



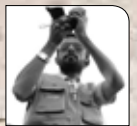
## مقصد ۶. آخر ماه

ایستگاه آخر؛ عنبر آباد	۶۹
ولی نعمتانی که غار نشین شدند	۷۲
جهاد همچنان باقی است...	۷۴
حکایات الطلاب؛ همدرده مردم	۷۵
باز تاب	۷۷
نظرسنجی	۷۸
آخر نوشت	۷۸
اشتراک	۷۹




## ایستگاه آخر؛ عنبر آباد

|| سفرنامه یک عکاس ||



مصطفی  
معراجی

به سفارش یکی از دوستان، روز پنجم فروردین سال ۱۳۹۰ به مناطق محروم جنوب کرمان رفتم تا از فعالیت‌های یک گروه جهادی طلبگی، گزارشی تصویری برای مجله حاشیه تهیه کنم. دقت کردم که از لوازم مورد نیاز چیزی از قلم نیفتد. نقشه کامل راه‌های ایران، شارژر آفتابی، جی.پی.اس، باتری و حافظه اضافی و دیگر وسایل حسابی در تکاپو بودم تا موقعیت یک منطقه محروم را کاملاً تصور کنم و مجهز باشم. سرانجام پنجم فروردین فرارسید و راهی ایستگاه قطار شدم. در ایستگاه قرار ملاقاتی با حاج آقای فراهانی، مسئول گروه داشتم. قرار بود، با ایشان راهی مناطق محروم اطراف شهرستان عنبر آباد، در استان کرمان شوم و از فعالیت‌های گروه فداییان عدالت، برای نشر به حاشیه گزارش تصویری تهیه کنم. 



راه از تن به در نکرده، باید پایین می‌آمدم و عکس می‌گرفتم. مردم با شوق و اشتیاق، کم‌کم جمع می‌شدند. لباس‌های مندرس و کهنه، خانه‌هایی از جنس پلاستیک و لیف خرما و کودکانی در بدترین وضعیت بهداشتی، روی دست و صورت هر کودک زخم‌های بسیاری دیده می‌شد. پدري دختر بچه پنج‌ساله‌اش را از کپر بیرون آورد که چشمش آسیب جدی دیده بود. پسر بچه سه‌ساله دیگری فلج بود. پسر دیگری را مار زده بود و پایش خشک شده بود و زنی که به تازگی بیوه شده بود، سه بچه یتیم داشت. ناراحتی بر آرامشم غلبه کرد؛ اما سعی می‌کردم خونسرد باشم. توان عکاسی نداشتم. فقیران شهری ما پیش این مردم پادشاهی می‌کردند. چقدر ناشکریم و بدتر از آن چقدر بی‌توجه. این شیعیان، هموطن ما بودند. یاد مناطق و مناظر دیدنی و ایران افتادم که برای تفریح و عکاسی رفته بودم. نمک‌آبرود، دیزین، چالوس، کلاردشت، قشم و لوانسانات. از خودم خجالت کشیدم. در کنار کپری، یک گونی سیب‌زمینی روی خاک ریخته بود. معلوم بود غذای شب مردم همین است. سیب‌زمینی‌هایی که اگر در شهر به من مفت هم می‌دادند، نمی‌خریدم.

چهار تا نی فرو رفته در زمین، پلاستیکی دورش و یک چاله که بوی نامطبوعی به اطراف می‌پراکند. متوجه شدم این دستشویی صحرایی است. آب شرب را از منطقه‌ای دور، با دست به اینجا می‌آوردند. آقای فراهانی با چند کودک گرم گرفته بود. یتیم‌هایی بودند که برای آنها سرپرست پیدا کرده بود. صورت‌های مات‌زده مردم حالی برای من نگذاشته بود.

مردی مسن به اصرار دست من را گرفت و گفت برادر تو را به خدا بیا کپر من را ببین و عکس بگیر. بیا وضعیت من را ببین. وارد کپر شدم. با اینکه اول بهار بود، هوا

همراهان ما همه متأهل بودند. در تعطیلات نوروز که دیگران به اتفاق همسر و فرزند به جاهای دیدنی اطراف ایران می‌روند، اینان، به عشق کمک به عده‌ای محروم، به سفری بلند و پرمخاطره می‌رفتند. من نیز اولین نوروز پس از ازدواجم را پشت سر می‌گذاشتم و اولین بار بود که قرار بود از چنین سوژه‌هایی عکاسی کنم.

صبح زود به کرمان رسیدیم. سوار یک مینی‌بوس، راهی شهرستان عنبرآباد شدیم. مسوول گروه، در اتوبوس کمی شوخی کرد تا سختی راه بر همسفران که همگی جوان بودند و اغلب ساکن پایتخت، هموار شود. راه‌های منتهی به منطقه جیرفت، دره‌ها، کشتزارها و مزارعی سبز و آباد بودند. با خود می‌گفتم پس کجا ایند این کوخ‌نشینان؟ این سؤال را از راننده اتوبوس که خود از اهالی عنبرآباد بود، پرسیدم. گفت: متأسفانه اینجا کشاورز از محصول خود بهره‌چندانی نمی‌برد. مثلاً سبزی که شما در شهر کیلویی سه تا پنج‌هزار تومان می‌خرید، اینجا از کشاورز کیلویی پانصد تا ششصد تومان می‌خرند. عده‌ای دلال در این میان سود کلانی به جیب می‌زنند.

به نزدیکی عنبرآباد رسیدیم. مردم در زمین‌های وسیع کشاورزی و گلخانه‌های فراوان (خیار، گوجه، پیاز، سیر و ...) مشغول کار بودند. هر لحظه تعجبم بیشتر می‌شد. این همه کشاورزی و آبادانی، پس کجاست این فقر و درماندگی مردم؟

ناگهان ورق برگشت. دیگر از آن دره‌ها و دشت‌های سبز و زمین‌های زراعی آباد و پرمحصول خبری نبود. بیابان بود و درخت‌های خودرو و گز و خارهای بیابانی. اولین کپرها در اطراف جاده نمایان شدند. با اینکه فصل بهار بود، گرمای شدیدی بر منطقه حاکم بود. جاده‌ها خاکی و بسیار بد بود. به اولین روستا رسیدیم. هنوز خستگی

مقصد ۶

آخرماه

#### منتخب

■ **همراهان ما همه متأهل بودند و در تعطیلات نوروز که دیگران به اتفاق همسر و فرزند به سفر می‌روند، به عشق کمک به محرومان، به سفری بلند و پرمخاطره می‌رفتند**

■ **به چشم دیدم که عروسکی دست دوم و بی‌دست و پا، چطور دختر کپرنشین را خوشحال می‌کرد یا کفشی معمولی که در این مناطق، به شیک‌ترین کفش تبدیل می‌شد**



به قدری گرم و داغ بود که لحظه‌ای نمی‌شد در آن دوام آورد. چند تکه پوست این طرف و آن طرف پهن کرده بودند و بقیه روی زمین می‌نشستند.

عده‌ای از گروه، کارهای فرهنگی تبلیغی و عده‌ای هم کار بهداشتی می‌کردند.

لحظاتی در این روستا در بین مردم بودیم. شوکه شده بودم. فقیر زیاد دیده بودم. اما باورم نمی‌شد هنوز در ایران کپرنشین داشته باشیم. تعدادی اسباب‌بازی و لوازم بهداشتی در روستا پخش کردیم و به طرف اقامتگاه به راه افتادیم.

این اقامتگاه در روستایی در نزدیکی عنبرآباد بود که در ظاهر وضع بهتری نسبت به جاهای دیگر داشت. در مدرسه‌ای ساکن شدیم. امکانات رفاهی و معیشتی بسیار کم بود؛ اما از طرف کمیته و بخش‌داری همکاری‌هایی شد که باعث شد گروه زیاد در سختی نباشند. برنامه‌های اصلی از فردا شروع می‌شد. مقداری آرد تهیه شده بود و مقداری آذوقه که قرار بود با ماشین‌های مخصوص (به دلیل صعب‌العبوربودن مناطق) به روستاهای محروم اطراف برده شود.

روز بعد، صبح زود و پس از اقامه نماز جماعت، ساعت شش همه بیدار بودند. احساس لرز و ضعف بدنی داشتیم. بعد از صرف ناشتا و برنامه‌ریزی‌های لازم، ماشین‌ها آمدند. ماشین‌های مزدا و مخصوص جاده‌های سخت و صعب. به تیم‌های مختلف تقسیم و مشغول بارزدن آردها شدیم. پس از بارزدن آذوقه و لباس‌ها راه افتادیم. برخی دوستان به سختی کنار هم می‌نشستند. راه طولانی بود و پریچ و خم و سخت. با دیدن وضعیت مردم روستا در روز قبل، همهٔ بچه‌ها آمادگی هر گونه فداکاری را برای کمک به این مردم محروم داشتند. حتی اتفاق می‌افتاد که چهار نفر به‌سختی جلوی ماشین و چهار نفر عقب ماشین‌های دو کابین سوار می‌شدند. به هر حال راه افتادیم. ساعت‌ها در جاده‌های خاکی و صعب‌العبور رفتیم تا به چند کپرنشین رسیدیم.

کمک‌هایی از سوی دولت، کمیته امداد و دیگر جاها شده بود، اما کافی

نبود. جمعیت و مشکلات روستا، طی این چند سال چنان زیاد شده بود که این کمک‌ها به جایی نمی‌رسید. نیت کردم که دوباره، برای عکاسی به اینجا بیایم. شاید این عکس‌ها به دست عده‌ای خیر رسید و برای این مردم بی‌بضاعت و فراموش شده، کاری کردند.

پس از یک خشکسالی دوازده‌ساله، توان مردم کم شده بود. روحیه‌ها ضعیف و خراب بود. افزون بر نیاز مادی برای شروع دوباره، به کمک‌های روحی هم نیاز داشتند. برخی چنان نگاه غمگین و افسرده‌ای داشتند که با دیدن صورت‌هایشان غم دنیا به دل آدم می‌آمد.

نزدیک غروب بود و باید برمی‌گشتیم. کسی که دست راست من بود، از شدت آفتاب و گرما کاملا سوخته بود. این مناطق روزهایی گرم و شب‌هایی سرد داشت. عجیب اینکه چون همگی، روز سختی گذرانده بودند و حالا تا قرارگاه - که راهی دور و دراز بود - باید در ماشین می‌نشستند، جای راحت را طلب می‌کردند و برای پشت ماشین‌نشستن دعا می‌کردند.

در طول مسیر رفت و برگشت بارها ماشین در رودخانه گیر می‌کرد، خراب می‌شد و من در تمام این لحظات به مردمی که در این شرایط با حداقل‌ها زندگی می‌کنند، فکر می‌کردم اگر خدایی نکرده، شخصی شب در این بیابان، دچار عارضه قلبی یا مسأله مهم دیگری می‌شد، فقط باید دست به دعا برمی‌داشت و یا با ناامیدی منتظر صبح می‌ماند تا بتوانند او را به جایی برسانند. در بیشتر مناطق، موبایل آنتن نمی‌داد. شاید واژه «آخر دنیا» مناسب همین مکان باشد.

صحنه‌های عجیبی در این سه روز دیدم. به چشم دیدم که عروسکی دست‌دوم و بی‌دست‌وپا، چطور دختر کپرنشین را خوشحال می‌کرد یا کفشی معمولی که در این مناطق، به شیک‌ترین کفش تبدیل می‌شد یا فهمیدم که پنج‌هزار تومان در بعضی مناطق ممکن است در حکم پانصد هزار تومان باشد. کودکی را دیدم که از صخره‌ای صاف در دل کوه برای نوشتن با ذغال استفاده می‌کرد و چه کاغذها که ما در شهر اسراف می‌کنیم.

## مقصد ۶

### آخرماه

# ولی نعمتانی که غار نشین اند

|| روایتی از ملاقات با خدا در منطقه محروم عنبرآباد ||

الف.

بحرانی فر

و مقاطع بالاتر، باید در مدارس شبانه‌روزی شهرهای اطراف که معمولاً در مردهک یا جیرفت هستند، درس بخوانند. بچه‌ها یا باید قید ادامه تحصیل در این مقاطع را بزنند، یا بنا به جبر شرایط، از دامن خانواده جدا شوند.

آن گونه که ما دیدیم، وضع مدارس ابتدایی نیز در این مناطق اسفبار است. کلاس درس بچه‌ها در چادرهای صحرایی برپا می‌شود. چادرهایی که پرچم ایرانش نشان می‌دهد، اینجا مدرسه است. مهم‌ترین مشکل این مدرسه‌ها این بود که معلمان آن بیشتر «سرباز معلم» هستند. بچه‌ها شکوه می‌کردند که معلم دو یا سه روز بیشتر در روستا نمی‌ماند و بقیه ایام هفته نه معلم هست و نه بساط مدرسه به راه.

کار ما از روز دوم شروع شد. زیر گروه پزشکی، خود به دو زیرشاخه تقسیم می‌شد. دو نفر که هر روز صبح به مرکز بهداشت مردهک می‌رفتند و بیشتر به مشکلات و بیماری‌های بانوان رسیدگی می‌کردند و چهار نفر بقیه هم با بدنه اصلی گروه به روستاهای مجاور می‌رفتند و به مشکلات بهداشتی و پزشکی اهالی آنجا رسیدگی می‌کردند.

زیر گروه فرهنگی نیز به چند شاخه تقسیم می‌شد. آقایان افزون بر توزیع اقلام مربوط به هر روستا که با کمک چند تن از مسؤولان کمیته امداد عنبرآباد انجام می‌شد، به وضعیت کلی روستا و مردان منطقه رسیدگی می‌کردند. دو نفر از خانم‌ها، مسؤول بانوان هر منطقه و رسیدگی به احکام شرعی و سایر مسائلی که به اقتضای هر منطقه نیاز بود، مطرح شود، بودند. یک گروه هم مسئول بچه‌های هر روستا و آموزش احکام و مسابقه و بازی بودند. دو نفر عکاس، یک فیلمبردار و یک خانم که با ظرافت، جزئیات هر منطقه را در مصاحبه با اهالی روستا مستند می‌کرد و آمار می‌گرفت و حتی مشخصات کودکان معلول هر منطقه را در صورت وجود برای معرفی به مؤسسات خیریه ثبت می‌کرد، هم در این سفر همراه ما بودند.

در گذرمان از این روستا به آن روستا، آنچه از لذت مشاهده مناظر بکر اطراف می‌کاست، عبور از راه‌های صعب‌العبور روستایی بود. رد باقی‌مانده مسیر چند ماشین که روی تپه‌ها و بستر رودخانه‌های خشکیده و دامن کوه‌ها و گاهی سطح دشت مانده بود، شده بود راه. راننده می‌گفت: در بعضی بخش‌ها با باریدن یک باران و پرشدن یکی از این رودهای خشکیده، به کلی راه ارتباط با اطراف قطع می‌شود. خدا نکند در چنین اوضاعی در یکی از این روستاها زنی بخواد وضع حمل کند

نام سفری که در پیش گرفته‌ام اندکی متفاوت است. سفر است، از آنجا که مثل همه سفرهاست. دل‌کنند است. عبور از مرز غفلت‌های تکراری و مکررات غفلت‌زاست. اما این بار رحل اقامت را در سرزمینی می‌افکنی که احیایش به راستی «جهاد» می‌طلبد.

امام (ره) چه حسی داشت اگر زنده بود و می‌دید آثانی را که ولی نعمتان انقلاب می‌خواند و تمام تلاشش را برای جلب توجه مسؤولان جمهوری اسلامی به این قشر سیلی خورده به کار می‌بست، امروز چگونه دوان دوان و افتان و خیزان به دنبال کیسه‌های آرد می‌دوند؟

در عبدالله‌آباد، لحظاتی همنشین کپرهاشان می‌شویم. کپرها چار دیواری‌ای است که اصطلاحات متداول یک‌خواه، دوخواه، دوبلکس و... درباره آن مصداق ندارد. آنچه ما از کپرها دیدیم، اتافی بود حداکثر دوازده متری که چارچوبش را با چوب بسته و رویش را با برگ‌های خشک درخت نخل پوشانده بودند. برای جلوگیری از نفوذ باران نیز روکشی از نایلون، زینت‌بخش سطح خارجی آن بود. بیشتر شبیه لانه بود تا خانه. لانه‌ای با منگدهای بسیار. معمولاً جایی به نام پنجره نداشت، تنها قسمتی برای ورود و خروج در دیواره آن تعبیه شده بود که البته اگر حرفه‌ای نباشی، هنگام ورود و خروج حتماً سرت به چارچوبش گیر می‌کند.

هر خانواده‌ای، هر اندازه که پرجمعیت باشد، در یکی از این کپرها زندگی می‌کند. گاهی هم چند خانواده در یک کپرها زندگی می‌کنند. ما بهار کپرها را دیدیم؛ اما شاید نتوان حدس زد در تابستان عنبرآباد در این کپرها چه می‌گذرد؟ چه می‌گذرد که اینجا کولر، از نان شب هم واجب‌تر است. دیدن کپرها با کولر گازی صحنه جالبی بود. وسیله‌ای که در شهرهای بزرگ گاهی جنبه تفاخر دارد، اینجا لازمه بقاست.

دیدن این کپرها، انسان را یاد خانه‌سازی‌های بدوی بشر می‌انداخت، آن هم در عصری که خرج کردن میلیاردها تومان از بیت‌المال مسلمین، برای ساختن برج و باروهای عجیب و غریب برای زیباسازی شهری، مجاز است. محل اسکان گروه ما در شهر مردهک، از توابع شهرستان عنبرآباد بود. در یک دبیرستان شبانه‌روزی که در نداشت. آن‌طور که ما در طول سفر فهمیدیم، در هیچ‌یک از روستاهای اطراف، امکان تحصیل در مقطع راهنمایی وجود ندارد و بچه‌ها برای تحصیل در این مقطع

منتخب

■ کپرها، چار دیواری‌ای است که اصطلاحات متداول یک‌خواه، دوخواه، دوبلکس و... درباره آن مصداق ندارد. آنچه ما از کپرها دیدیم، اتافی بود حداکثر دوازده متری که چارچوبش را با چوب بسته و رویش را با برگ‌های خشک درخت نخل پوشانده بودند.

■ وضع مدارس ابتدایی نیز در این مناطق اسفبار است. کلاس درس بچه‌ها در چادرهای صحرایی برپا می‌شود. چادرهایی که پرچم ایرانش نشان می‌دهد، اینجا مدرسه است.



مقصد ۶

آخرماه



عنبرآباد کسانی را دیدم که نایشان به جای دم و بازدم پیوسته، نوای دلنشین «فضل الله المجاهدین علی القاعدین...» می‌سروید. در روزهای عنبرآباد عروس و داماد نوحانه‌ای را - از بچه‌های اردوی جهادیمان - دیدم که به جای ماه عسل، شاهد بهار بی‌رمق مناطق سسته و بُنگلو و کوشک‌مور را در کام زندگی می‌ریختند تا مبادا عهد «لَبِلْوُکُم اَیْکُم اَحْسَنُ عملاً» را مودبانه به نفع «مَتَاعُ الحیاه الدُّنْیَا» مصادره کنند.

در آخرین روستای سفر - پیدن کوه - شنیدیم که مردم اینجا غارنشین بوده‌اند و همین چند سال پیش کشف شده‌اند! اهالی روستا کلی از این طرف و آن طرف برای ما استدلال آوردند که این‌طور نبوده و این مردم برای جلب توجه، خود را به غارنشینی زده‌اند.

فکرم مشغول می‌شود و غارنشینی را معادله چندمجهول می‌کند و می‌نشیند به حساب‌کردن که آیا چنین چیزی درست است؟ و فراموش می‌کند که حل این معادله در هر حال، برای خود او رسوایی است. اگر این مردم خودشان را به فلاکت زده‌اند و به مملکت برخورد، باز ما باید پاسخگو باشیم که با «حق» آنها و «وظیفه» خود

چه کرده‌ایم؟ پاره‌های لباس بلند و مندرس بلوچی‌اش، مافوق طاق چشمانم بود. برای بچه‌ها مسابقه گذاشتیم و جایزه دادیم. خواستم به بهانه‌ای، چند دست از لباس‌های هم اندازه‌اش را که البته معلوم نبود روزگار نونواری را بر تن چه کسی سر کرده، به او جایزه دهم. با همان القبای لبخند به چشمانم فهماند که مهربانی‌ام بیشتر به دلش نشسته تا صدقه‌هایم. آخرین کلام چشمانش این بود که راستی، حاج عبدالله والی‌ای سراغ نداری تا دلسوزانه بین ما زندگی کند و مهربانی علی (ع) را پیش و بیش از کیسه‌های نان و خرمایش به یادمان آورد؟

یا پیرمردی سخته کند یا کسی نیاز فوری به پزشک پیدا کند؛ زیرا درد در حبس، بسی بی‌درمان است.

کار گروه پزشکی خیلی بابرکت بود. در این بیست و سه روستا، فقط یک روستا خانه بهداشت داشت. وضع بهداشتی بقیه مناطق هم چندان خوب نبود. روستای بُندرریز عجیب‌ترین جایی بود که دیدیم. القبای اولیه بهداشت هم برای این مردم نامانوس بود. در عمق فاجعه همین بس که در این روستا، حتی یک دستشویی وجود نداشت و همین ریشه بسیاری بیماری‌ها به ویژه در کودکان شده بود. دلخراش‌ترین روز سفر در این روستا رقم خورد. وقتی مادری را دیدیم که به یکی از خانم‌های پزشک می‌گفت: کودکش شب‌ها در خواب جیغ می‌کشد. نه، جن زده نشده بود. توضیحات تکمیلی را که داد، فهمیدیم، انگل و کرم در بدن این کودک غوغا می‌کند و شب‌ها با آزار این کرم‌ها کودک از درد جیغ می‌کشد.

ریشه‌دارترین مشکل اینجا، فقر اقتصادی است که مانعی بزرگ بر سر راه جهش فرهنگی منطقه است. یادم هست در جلسه شب اول به مسوول گروه خرده می‌گرفتم که کمک اقتصادی و کار فرهنگی توأمان جواب نمی‌دهد. کمک اقتصادی، کار فرهنگی را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. فردای آن روز در روستایی، هر چه دنبال مردم می‌دویدیم تا در جلسه آموزشی شرکت کنند، می‌دیدیم انگیزه‌های برای شنیدن حرف‌های ما ندارند. آرد و لباس و کیف و کفش برای آنها جذاب‌تر بود.

هر شب پس از اتمام برنامه روستاها، به مردهک بازمی‌گشتیم. روزها چشم‌هایت باید به محجور بودن عدالت و دیدن انسانیت‌نسیان زده، انس گیرد و شب‌ها به زیارت آستان بی‌بديل آسمان زیبایش مشرف شوی. من در روزهای

#### منتخب

■ در روزهای عنبرآباد عروس و داماد نوحانه‌ای را - از بچه‌های اردوی جهادیمان - دیدم که به جای ماه عسل، شاهد بهار بی‌رمق مناطق سسته و بُنگلو و کوشک‌مور را در کام زندگی می‌ریختند تا مبادا عهد «لَبِلْوُکُم اَیْکُم اَحْسَنُ عملاً» را مودبانه به نفع «مَتَاعُ الحیاه الدُّنْیَا» مصادره کنند.

■ آخرین کلام چشمانش این بود که راستی، حاج عبدالله والی‌ای سراغ نداری تا دلسوزانه بین ما زندگی کند و مهربانی علی (ع) را پیش و بیش از کیسه‌های نان و خرمایش به یادمان آورد؟





## جهاد همچنان باقی است...

|| روزنوشت‌های مدیر یک اردوی جهادی ||

مقصد ۶

آخرماه

■ محمدرضا  
فراهانی

گزارشی از سیزدهمین اردوی جهادی فداییان عدالت بسیج مدرسه علمیه معصومیه(س) قم به منطقه کپرنشین عنبرآباد

که عرق شرمندگی را بر پیشانی ما می‌نشانند. وبزیت و داروی رایگان، شاید بهترین هدیه‌ای بود که می‌توانست بانوان و کودکان دردکشیده منطقه را که از انواع بیماری‌ها در رنج و عذاب بودند، خرسند کند.

■ هر روز آنقدر خاکی می‌شدی که باید هر شب استحمام می‌کردی و همه لباس‌هایت را هم می‌شستی؛ اما دریغ از چند قطره گازوئیل برای حمام گازوئیلی. سرانجام با پیگیری‌های جدی بخشدار محترم و رئیس محترم کمیته امداد مردهک، شب سوم موفق به تهیه مقداری گازوئیل شدیم و البته در آخر اردو هم دوباره با کمبود گازوئیل مواجه شدیم. بماند که در آن چند روز با بحران نان هم مواجه بودیم.

■ هماهنگی و حمایت مسئولان از لازمه‌های هر فعالیت جهادی است که می‌تواند تاثیر این گونه حرکت‌های مردمی را بیش از پیش افزایش دهد. ■ بیست و سه روستای بخش مرهک شهرستان عنبرآباد که توسط بچه‌های اردو جهادی فداییان عدالت در شش خدمت‌رسانی شدند عبارتند از:

۱. عبدالله‌آباد ۲. شیر کوشی ۳. نرگسان اولیا ۴. نگسان سفلی ۵. لچاراب (شهرک ترشاب) ۶. دل مهدی ۷. آسیاباد ۸. حاجی‌آباد ۹. حاجی‌آباد بن گلو ۱۰. بن گلو ۱۱. تنگ شاه ۱۲. اسفند ۱۳. لولنگی ۱۴. سننه ۱۵. بوسه هاک ۱۶. تیدران ۱۷. بُندرریز ۱۸. کلجک ۱۹. کرچاک ۲۰. کوشک کلجک ۲۱. پیدن کوه ۲۲. آغین ۲۳. کوشک‌مور.

■ آشنایی ما با مناطق محروم و کپرنشین عنبرآباد از سال ۱۳۸۱ آغاز شد. پس از آن بارها به آن منطقه و سایر مناطق محروم کشور سفر کردیم و هر جا که ذهنمان می‌رسید نامه‌نگاری کردیم و کمک خواستیم؛ اما پاسخ‌ها رضایت‌بخش نبود.

■ به لطف پروردگار، سیزدهمین سفر گروه به مناطق محروم با همراهی گروهی از دوستان طلبه و دانشجویان در نوروز امسال انجام شد. هفده نفر از بچه‌های تهران و قم و شیراز و اراک.

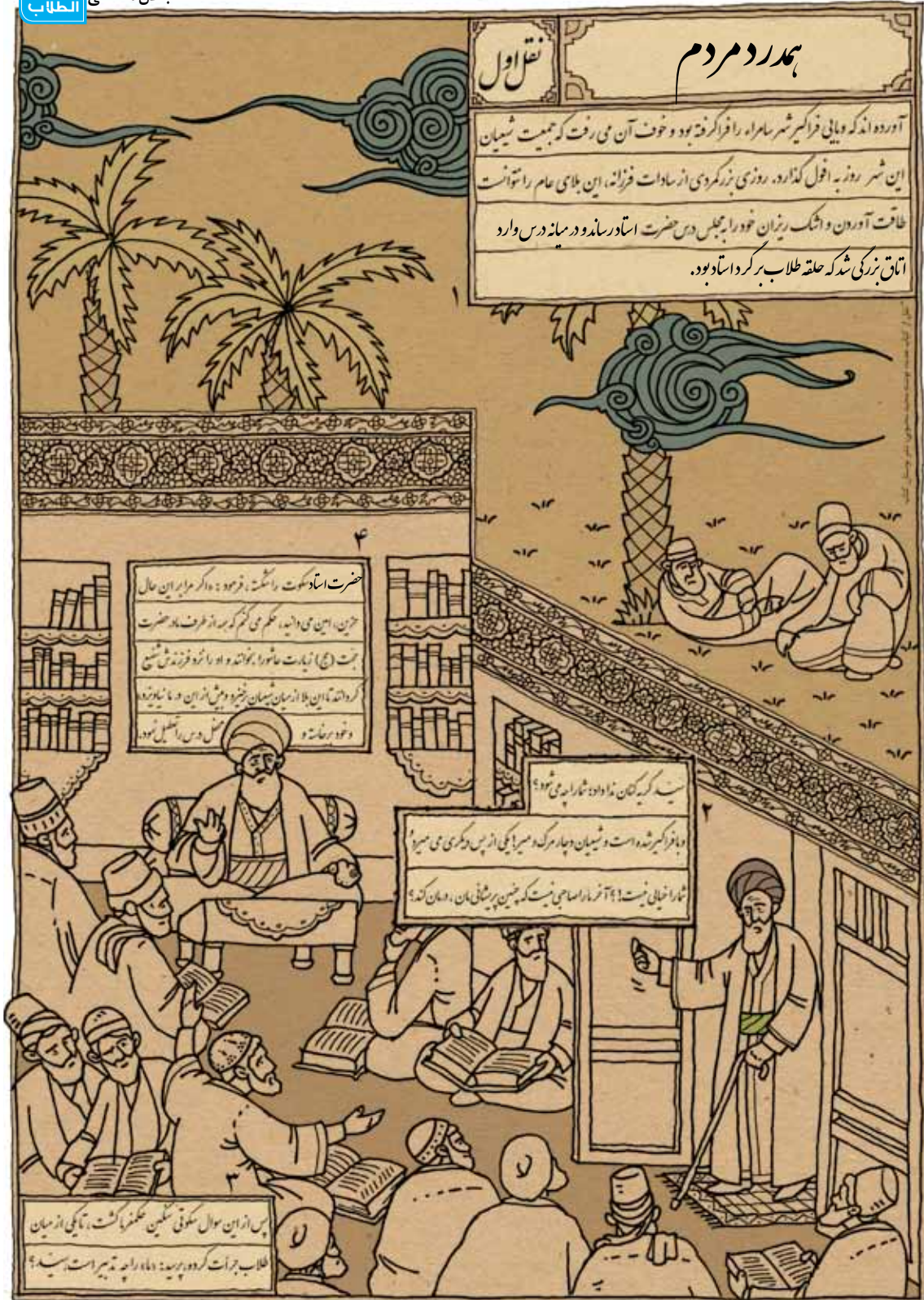
■ شادی و خوشبختی واقعی زندگی‌مان را وقتی احساس کردیم که بعد از ساعت‌ها طی مسافت در مناطق کوهستانی و صعب‌العبور جنوب کرمان، با سر و رویی خاک‌گرفته، شاهد لبخندی از سر رضایت بر صورت یتیمان علی (ع) بودیم.

■ یکی آرد توزیع می‌کرد. یکی لباس توزیع می‌کرد. یکی عکس می‌گرفت. یکی با بچه‌ها بازی می‌کرد. یکی پای درد دل‌های مردم می‌نشست. یکی احکام می‌گفت؛ اما از همه شلوغ‌تر بیمارستان صحرایی خواهران پزشک بود. یک کپر شده بود مطب خانم دکترها و زمزمه دعا و تشکر اهالی منطقه بود

## بهار مردم

نقل اول

آوردند که ویانی فراگیر شهر ساراه را فرا گرفته بود و خوف آن می رفت که جمعیت شیعیان این شهر روز به افول گذارد. روزی بزرگدوی از سادات فرزانه، این بلا می عام را توانست طاقت آوردن و اشک ریزان خود را به مجلس دین حضرت استاد سازند و در میانه درس وارد اتاق بزرگی شد که حلقه طلاب بر گرد استاد بود.



حضرت اساتذت را سگت، فرمود: «اگر مدار این حال  
خرین این می آید، حکمی که بر آن حرف بد حضرت  
بست (ع) ایادت ما شورا بخوانند و او را نوبه فرزندش شمع  
گرداند تا این با از میان شیعیان خیزد و پیش از این و ما نایزید  
و خود بر حلقه و...»

بست که یکین ما داد: شمارا پی ۹۰۴  
و با فراگیر شده است و شیعیان چهارم که و میرا یکی از پس و گری می میرا  
شمارا خیالی نیست!؟ آنرا در اساسی نیست که چنین پریشانی مان و مکان کند؟

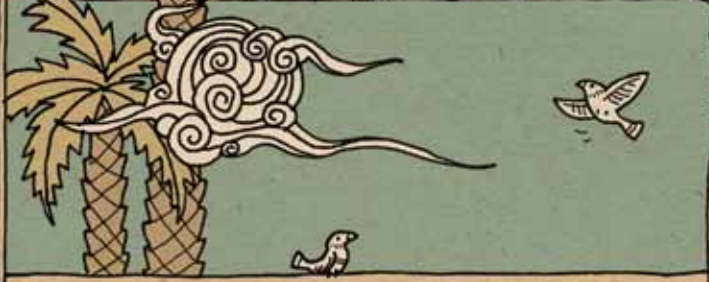
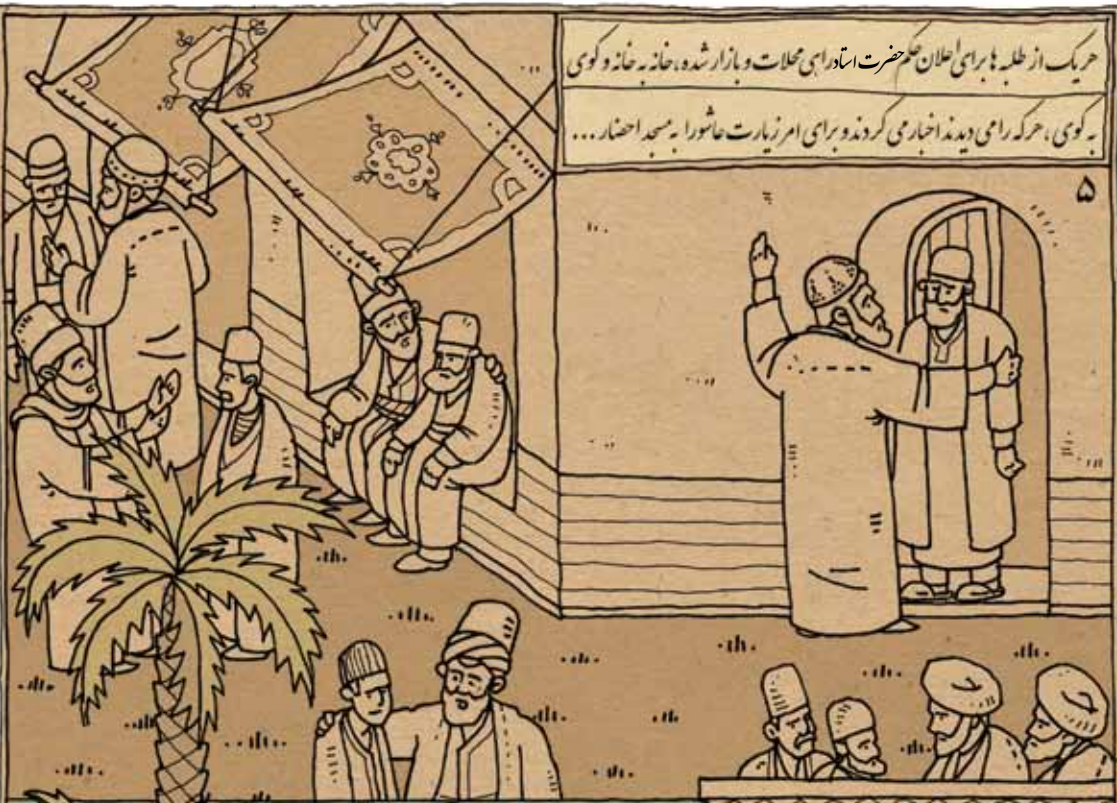
پس از این سوال مکتوبی سکین حکمنا داشت، آیا یکی از میان  
طلاب جزات کرده پرید: «آیا و باید تیر است بست؟»

مقصد ۶

آخزماه



حریک از طلبه برای سلطان علم حضرت استاد رای محلات و بازار شده، حاذبه حاذو کوی  
 به کوی، حرکتی دیدند اخبار می کردند و برای امر زیارت عاشورا به مسجد احضار...



سر انجام اجتماع مقرر میسر شد و وحدت مردم و علماء به یاری طلاب شهر کبیل، و این خود مایه برکت فیض بلاگت  
 از فردای آن روز قشای مقرر و گرگون شده و حتی حال بتلایان دیگر گون، به سمت این خیر خواهی مبارک توپون.

مقصد ۶  
 آخزماه

## ■ داستان را جدی بگیرید

سلام. حاشیه نشریه خوبی است. ولی باید مواظب بود که در گذر زمان، همین خوب بودن را حفظ کند. استفاده از اساتید گرانقدری مثل استاد محدثی چنین نشان می‌دهد که مجله در ارائه یک نشریه خوب حوزوی جدی و مصمم است. به نظر می‌رسد نشریه هر چقدر به سوی مخاطب برود و جای خود را در میان مخاطبان باز کند از آیندهٔ بهتری برخوردار خواهد بود. شعر فقط شعر آیینی نیست. به شعر حوزه باید دید عام داشت. داستان را باید جدی گرفت. داستان نویسان خوب حوزه را حتماً شناسایی فرمایید و از بهترین آنها برای مدیریت بخش داستان استفاده کنید. نقد ادبیات داستانی هم همین طور. / مجید محبوبی

## ■ طراحی را چندان مناسب ندیدم

مجله سراسر مهر شما را دیدم. خیلی خوشحال شدم اگر چه زودتر از اینها منتظر آن بودم. الحق که خوب از پس آن برآمده‌اید اگر چه از ساحت شما هم دور نبود درج چنین نشریه‌ای! همین الان این بسته به دستم رسید و بی‌وقفه به آن پرداختم. اما حساب‌الامر حضرت‌عالی، چند نکته را خاکسارانه محضرتان عرض می‌کنم:

۱. حقیقت طراحی را چندان مناسب نیافتم و در آن نوعی تکرار و تشابه با دیگر نشریات دیدم. من منتظر بودم نشریه‌ای با طراحی خاص‌تری مناسب حال و هوای طلبگی ببینم اما چنین تداعی‌ای حاصل نشد.  
۲. مطالب مربوط به بحرین را ضروری ندیدم. اما می‌شد با طلاب بحرین مصاحبه‌ای کرد که به قول خودتان، هویت طلبگی بیشتر دیده شود.

۳. البته این هنوز آغاز راه است و مطمئناً جذابیت‌های زیادی مدنظر شما است که به کار بیفزاید اما مباحث زیرپوستی‌تر و پنهان‌تر از آنچه دیده می‌شود با رعایت صلاح، جذاب‌تر به نظر می‌رسد و شایسته است به کار افزوده شود.

۴. حقیر به دلیل اشتغال در حوزه خواهران، طبیعی است که مطلب مدرسه خواهران خدیجه سلام الله علیها را خواندنی‌ترین بخش بدانم. خیلی جالب بود. می‌توان چنین بخش‌هایی را توسعه داد. مجله یاس هم آماده همکاری است.

۵. من با ایجاد فضای صمیمی در این نشریه بسیار موافقم. مصاحبه و گفتگو و ... بیشتر شود، جالب‌تر می‌شود. اما باید در نظر داشت که بسیاری از طلاب، حوزه را با شورای مدیریت خلط می‌کنند. به نظرم اگر حواس‌مان نباشد فوراً سر‌گلایه را در مصاحبه‌ها باز می‌کند. باید تأکید روی حوزه بکنیم و منتی که بر سر ما دارد، پیشنهاد می‌کنم مباحث مربوط به اسکان، شهری، اجاره‌خانه، بچه‌داری، طرح هجرت، خدمات حوزه و ... در نشریه مطرح شود.

۶. از شما سپاسگزارم. روی کمک حقیر حساب کنید. پاینده باشید و سربلند. // ابوالفضل هادی منش

## ■ برای طلاب، نقشه راه ترسیم کنید

چند نکته به ذهن حقیر آمد که خدمت‌تان تقدیم میشود:

۱. برخی اغلاط املائی و تایپی نیز در متن مشاهده می‌شود مثل کلمه قلع و قمع؟
۲. هر چند این پیشنهاد بعید است عملی باشد ولی عنوان مجله متناسب با اهداف و محتوای آن نیست. این مجله در واقع به متن زندگی طلبگی می‌پردازد پس چرا حاشیه؟!
۳. به نظر بنده در شمارگان مجله حتماً باید از معرفی نخبگان حوزه و ترسیم سیر موفقیت و تجارب سودمند ایشان برای طلاب، در حد

وسیعی استفاده شود.

۴. انتظارات مقام معظم رهبری از حوزه‌ها و بایسته‌های طلبگی از منظر ایشان همواره باید مد نظر این مجله باشد و شاید شایسته بلکه بایسته آن است که در هر شماره؛ قسمتی به این مهم اختصاص یابد تا طلاب جوان از شاخص‌های طلبگی از منظر حضرت‌شان مطلع شوند.

۵. زنده نگه داشتن یاد شهدای روحانیت در این مجله قطعاً می‌تواند فضای آن‌را به عطر جهاد و شهادت معطر نماید.

۶. معرفی عالمان برجسته تاریخ تشیع و ترسیم پشتکار و تلاش عمیق ایشان در تحصیل و نشر علم قطعاً باید یکی از محورهای مورد عنایت این مجله باشد.

۷. حاشیه باید بخشی را نیز به سیاست (داخلی و خارجی) اختصاص دهد. البته نه در حد اخبار که رسانه‌های زیادی این مهم را بر دوش می‌کنند، بلکه با هدف بصیرت‌افزایی و تقویت روحیه تحلیل و تشخیص درست اوضاع سیاسی و اجتماعی برای طلاب.

در مجموع اگر حاشیه به دنبال آن است که قدمی به پیشرفت وضعیت حوزه‌ها بردارد، باید برای طلاب، «نقشه راه» ترسیم کند که به اعتقاد بنده عناصر اصلی این نقشه راه عبارتند از: تقواء علوم دینی و زمان شناسی (بصیرت). هر آنچه در این نشریه مجال حضور می‌یابد باید به یکی از این سه مؤلفه مربوط باشد. مسائل دیگر هر چند جالب و خوب می‌باشند اما به اعتقاد بنده حاشیه‌ها، لذا زربنده «حاشیه» نیستند. / مهدی عبدالهی

## ■ نیاز امروز حوزه چیز دیگری است

مجله بسیار جالب توجه و خالصانه نوشته شده است. برای طلاب به سبک قدیم بسیار مناسب و دل‌ریا است. اما نیاز امروز حوزه برای پاسخ به تهاجم فرهنگی غرب، چیز دیگری است. تصور صحیح و کامل از گفتار فیلسوفان غرب و پاسخگویی صحیح به آنها که تصورش برای بزرگان حوزه و مدیران مجله به نظر ناممکن می‌آید که من جمله آنها اشکالات کانت بر دلایل اثبات خداست که سالهاست در دانشگاه تدریس می‌شود بدون آنکه پاسخی بدان داده شود. من جمله از این اشکالات، لزوم تناقض در دلایل اثبات خداست که یکی از آنها به تعبیر حوزویان چالش در ربط حادث به قدیم است که مرحوم ملاصدرا در جلد سوم اسفار پاسخی بدان داده است که بنابر قدم افلاک است آن‌را هم پاسخی مخدوش نامیده که بدون خلل نیست چه رسد به اینکه اینک با پیشرفت علوم تجربی قدم افلاک باطل شده است و حدوث زمانی افلاک اثبات شده که فیلسوفان مسلمان هیچ پاسخی برای آن ندارند. / سید محمدرضا علوی سرشکی

## ■ در راستای نیازهای یک طلبه امروزی تدوین شده است

با توجه به جامعه امروزی و طلبه‌ای که در آن زندگی می‌کند خلاءها و کمبودهایی در زندگی طلبه امروز دیده می‌شود زیرا که پیشرفتهای علمی، اجتماعی و ارتباطی که در دنیای کنونی رخ داده است، زندگی متفاوتی برای بشر امروز ترسیم نموده است. در این اوضاع، چالش مدرنیته و لوازم آن، همه انسان‌ها از جمله جامعه حوزوی را نیز درگیر خود ساخته است. از این رو، طلبه در شرایط فعلی نباید داشته‌های خود را از دست داده و به بوته فراموشی بسپارد بلکه باید با مدیریت خود، نقش خود را ایفا نموده و بتواند خود را با جامعه امروزی وفق دهد. این مهم محقق نمی‌شود مگر با راهنمایی و ارشادات بزرگان و صاحبان فکر این عرصه. با ملاحظه اجمالی سرفصل‌ها، برخی مطالب، مقاله‌ها و مصاحبه‌های نشریه به نظر می‌رسد این نشریه در راستای نیازهای یک طلبه امروزی تدوین و طراحی شده است تا هم از حیث اخلاق و هم از حیث علمی، بعد هنر و رسانه‌ای و هم ایجاد انگیزش، بتواند طلبه را به سمت تعالی در راه

## ادامه بازتابها

و رسم خویش رهنمون گردانند. انشاء الله روز به روز شاهد پیشرفت، غنا و پربار شدن مطالب این نشریه و اثرگذاری آن در جامعه حوزوی باشیم./  
 علی عادل مدیر حوزه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراغه

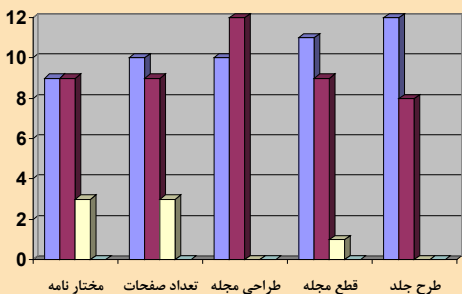
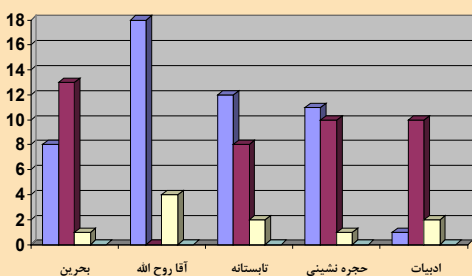
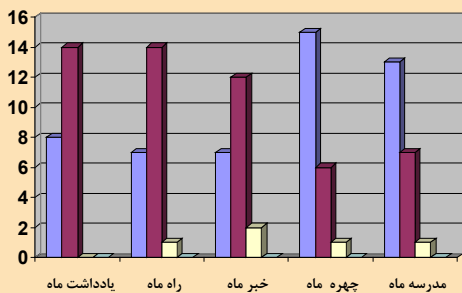
### ■ از زندگی شهدای روحانیت غافل نشوید

با سلام و احترام و تشکر و سپاس از بذل محبت شما خوب است نکات ذیل هم در مجله «حاشیه» آورده شود تا به غنای آن افزوده گردد:

۱. سیره علمی علما و فقهای سلف؛
۲. زندگی شهدا، راه فضیلت و علما و فقهایی که در طول تاریخ شهید شدند؛
۳. جهاد علمی و فرهنگی حوزه‌ها و علما و فقها در طول تاریخ؛
۴. نظریه ولایت فقیه؛
۵. آسیب‌شناسی روحانیت مخصوصاً آئمه‌جمعه و جماعات و روحانیون شاغل؛
۶. بیان راه‌های نفوذ دشمن بر پیکره حوزه‌ها و جامعه و سازمان روحانیت در گذشته، حال و آینده؛
۷. خدمات سیاسی و رفاهی علما و فقها در طول تاریخ شیعه؛
۸. مصاحبه با علما و فضایی مسن در رابطه با عوامل موفقیت‌شان و نیز دوران طلبگی و اوضاع سیاسی - اجتماعی گذشته؛ / مظفری؛ مدیر حوزه علمیه حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه شریف) ساوه



**نمودار**  
 نمودارهای زیر حاصل نظرسنجی شماره صفر مجله حاشیه است که از سوی مخاطبان به نشریه ارسال شده است.  
 در این نظرسنجی ۱۵ بخش شماره صفر حاشیه مورد نظرخواهی مخاطبان قرار گرفته است.



برویم، برعکس، راه‌بندان تقاضاهای کاذب ایجاد کنیم. نه، اینها برای ما مهم نیست. مهم این است که در هیاهوی تمایلات آشفته، چند نفری هم به ما خیره شوند. ای کاش قضیه به همین جا ختم می‌شد. برای جذاب‌تر کردن غوغای درونی‌مان، با عباراتی پرطمطراق، روپوشی بر جهل خود می‌افکنیم و با سفیدکاری اندیشه‌های کپک زده خود، که بوی فساد آن، مشام‌های سالم را می‌آزارد، خود را در حجت‌الاسلام دکتر می‌نامیم. با عنوان‌هایی همچون فاضل، ثقه‌الاسلام، حجت‌الاسلام، آیت‌الله و مانند اینها تصویر خودساخته‌ای از آنچه نیستیم می‌سازیم که خود را واژگون کنیم. باور کردنی نیست، اما دیدنی می‌شود، پیکار هم‌نشینی دو عنوان حجت‌الاسلام و دکتر.

بگذریم از آنچه همه می‌دانیم، «ورود طلاب به رشته‌های علوم انسانی سبب خروج از چارچوب طلبگی نیست». نیاکان ما انبیاء و اولیاء هستند و بزرگان حوزه تبارنامه طلبگی‌مان را امضاء کرده‌اند که مطابق النعل بالنعل، باید پای خودمان را جای آنها بگذاریم. هجرت طلبه از عنوان‌های سنتی به لقب‌های آکادمیک، اگر با جدایی‌گزینی تفقه در منابع اصیل همراه شود، بی‌مایگی می‌انجامد که فتنه‌بر است.

## نظر سنجی

- کدام یک از مقاصد زیر را بیشتر می‌پسندید؟
۱. مقصد یکم؛ مکتوب ماه
  ۲. مقصد دوم؛ اخبار ماه
  ۳. مقصد سوم؛ استاد ماه
  ۴. مقصد چهارم؛ پرونده ماه
  ۵. مقصد پنجم؛ طلبه ماه
  ۶. مقصد ششم؛ آخر ماه

لطفا گزینه موردنظر را به [info@hashye.net](mailto:info@hashye.net) ایمیل کنید. حاشیه به قید قرعه به هفت نفر از کسانی که در نظر سنجی شرکت می‌کنند، هدیه‌ای ارزنده اهدا می‌کند.

مقصد ۶

آخر ماه

## آخر نوشت

### حجت‌الاسلام دکتر!

**ابوالفضل جلیلی** ■ در شاهره دنیای روزمره‌ای که نوسان شتاب‌ناک اضطراب و هراس ناشی از انتخاب، مجال اندیشیدن‌های عاقبت‌ساز را سلب می‌کند، واژه‌ها در حمل مفاهیم والا، از ظرفیتی محدود برخوردار هستند و بار معنایی‌شان از آستانه معینی فراتر می‌رود و این‌گونه آدمی از توصیف حقایق والا عاجز می‌شود و معانی برین همچون نهیبی بر پیکره واژه‌های روزمره فرود می‌آیند. واژه‌هایی که در خدمت بیان مفاهیم روزمره‌اند و به وسیله کلمات، حالت‌های معمول مافی الضمیر و اندیشه‌های عادی ما را بیان می‌کنند و اگر بخواهند برای توصیف حقایق ناب، به استخدام ذهن در آیند، به سرعت ورشکستگی خود را اعلام می‌کنند.

ما آدم‌های معمولی در این شاهره، پیوسته در پی یافتن راه‌ها و کوره‌راه‌هایی هستیم تا خود را در پیش‌خوان توجه عمومی بگذاریم. برای ما مهم نیست که افکارمان سد معبر کند؛ از چراغ قرمز خودخواهی رد شویم، به ورود ممنوع‌های خرده‌فرهنگ خودمان وارد شویم، در پیچ خطرناک نفسانیات، سبقت بگیریم، راه‌نمای «راست» بزنیم و به «چپ»

## فرم اشتراک

همراهان «حاشیه» قبل از پر کردن فرم اشتراک به نکات زیر توجه کنید:

- افزایش احتمالی قیمت نشریه شامل مشترکان نخواهد بود و در صورت انتشار ویژه نامه، ارسال آن برای مشترکان رایگان است.
- هزینه اشتراک را می‌توانید به شماره حساب ۸۰۰۰۰۸۰۹۲۲۹۰۰۵ بانک پارسیان-شعبه آرژانتین بنام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به شماره کارت ۶۲۲۱۰۶۱۰۲۹۸۴۴۴۲۲ (قابل پرداخت در تمامی شعب بانک‌ها در سراسر کشور) واریز کنید.
- خواهشمند است پس از واریز وجه، اصل یا کپی فرم تکمیل شده زیر را به همراه فیش واریزی هزینه اشتراک، به نشانی قم، صندوق پستی ۱۷۹-۳۷۱۸۵ یا به نمابر ۰۲۵۱۷۶۰۲۹۹۷ ارسال فرمائید. همچنین می‌توانید با ارسال تصویر فیش پرداختی و یا شناسه پرداخت به آدرس پست الکترونیک نشریه (info@hashye.net) مشترک حاشیه شوید.
- امکان ثبت نام برای اشتراک در سایت نشریه نیز فراهم است. در این صورت نیازی به ثبت نام از طریق پست نخواهید داشت.
- ارسال نشریه برای درخواست هایی که بعد از دهم هر ماه به بخش مشترکین برسد، از شماره بعد آغاز خواهد شد.
- آدرس به طور کامل و خوانا نوشته شود و حتماً کد پستی ۱۰ رقمی قید شود.
- در صورت تغییر نشانی، امور مشترکین را مطلع کنید.
- هنگام تماس با سازمان امور مشترکین، کد اشتراک خود را به خاطر داشته باشید.
- مشترکین محترم می‌توانند برای هماهنگی و ارائه پیشنهادات و انتقادهای خود از ساعت ۱۰ تا ۱۴ با ۰۲۵۱۷۶۰۳۵۷۱-۵ تماس بگیرند.

■ نشریه با پست عادی ارسال می‌شود.

■ به طلبه‌ای که برای اولین بار عضو مجله شود، یک شماره رایگان اهداء می‌گردد.

■ هزینه اشتراک نشریه برای مخاطبان مختلف نشریه برای شش شماره **شصت هزار ریال** و دوازده شماره **صد و بیست هزار ریال** می‌باشد.

۱. مشترکین طلبه/۳۰ درصد تخفیف

۲. اساتید/۳۰ درصد تخفیف

۳. نهادها و ارگان‌های حوزوی/۳۰ درصد تخفیف

۴. کتابخانه‌ها و مدارس حوزوی/۳۰ درصد تخفیف

نام:

نام خانوادگی:

نام مدرسه / مؤسسه:

شغل:

تاریخ تولد: / /

نوع و میزان تحصیلات:

تلفن ثابت:

شماره تلفن همراه جهت دریافت پیامک:

رایانامه:

نمابر:

نشانی محل سکونت:

کد پستی:

صندوق پستی:

تعداد مورد تقاضای هر شماره:

اشتراک جدید

تمدید اشتراک

شناسه پرداخت:

مبلغ پرداختی: ریال

تاریخ پرداخت: / /



ماهنامه حاشیه

قم / صندوق پستی ۳۷۱۸۵-۱۷۹

پست جواب قبول

هزینه پستی بر اساس قرارداد شماره ۲۷-۳۷۱۸۴ پرداخت شده است  
لطفاً پس از تکمیل فرم آن را به داخل صندوق پست بیندازید

■ نشانی الکترونیک:  
[www.hashye.com](http://www.hashye.com)  
[www.hashye.net](http://www.hashye.net)  
■ پست الکترونیک:  
[info@hashye.net](mailto:info@hashye.net)



## در شماره آینده می خوانیم

منشورات اخلاق طلبگی

سکونت در قم؛ موقت یا دائم

مکتب نرجس

نگاهی به خانه دوم

حوزه باید جهادی عمل کند

بایسته های طلاب فردا

الگوی منطبق با مسئولیت فردا

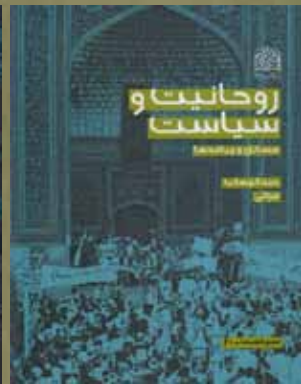
واقعیت های زندگی طلبگی در طلا و مس

گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین

استاد نکونام

انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

# منتشر کرد



فروشگاه و نمایشگاه دائمی محصولات:

■ تهران، تقاطع بزرگراه شهید مدرس و خیابان شهید بهشتی، پلاک ۵۶

تلفن: ۸۸۵۰۳۳۴۱

■ قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، پلاک ۷۳

تلفن: ۰۲۵۱-۷۸۳۰۶۲۷

■ برای خرید اینترنتی کتاب می‌توانید به سایت انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به آدرس [www.poiict.org](http://www.poiict.org) مراجعه و سفارش آنلاین دهید.

[WWW.POIICT.ORG](http://WWW.POIICT.ORG)